

شرق روزنامه

یادداشت

مناطق محروم دچار فقر زبان گفتاری است



«سپیده آرمین»

من می‌خواهم با یاد و نام خانم توران میرهادی شروع کنم که همیشه می‌گفتند بچه‌های این سرزمین شایسته بهترین آموزش‌ها هستند. ایشان معتقد بودند که ما شناخت کافی نسبت به کشور، ادبیات و سرزمین خود نداریم و نگاه ما به خارج از ایران همیشه ایده‌آل بوده است، درحالی‌که نسبت به کشور خودمان بسیار کم می‌دانیم.

مؤسسه تاریخ ادبیات کودکان ایران سال‌ها آثار متعددی را تولید کرده است. این مؤسسه ۱۰ جلد کتاب تاریخ ادبیات کودکان را چاپ و منتشر کرده است، زیرا اگر ما تاریخچه ادبیات و آموزش‌وپرورش خود را نشناسیم، نسبت به ساختار آموزشی مدرن نیز نمی‌توانیم شناخت داشته باشیم.

بدون شناخت کسانی مثل رشديه و باغچه‌بان که پایه‌گذار برنامه‌های نوین آموزشی بوده‌اند، نمی‌توانیم راه‌حل‌های عمومی و قابل‌اتکا ایجاد کنیم. همچنین امثال خانم میرهادی در آموزش زبان پایه و آموزش‌های دوره پیش‌دستان با وجود امکانات محدود در آن دوره بهره‌وری بسیار مناسبی داشتند.

ماحصل تلاش‌های ایشان پیشرفت در سطوح دبستان و پیش‌دبستان در ایران بود. ما امروزه کمتر کسی را می‌بینیم که این افراد را بشناسند و با روش‌ها و شیوه‌های آموزشی این افراد آشنا



باشند. در حقیقت ما باید از تجربیات افراد صاحب‌نظر در این حوزه استفاده کنیم و بهره ببریم.

برنامه «با من بخوان» حدود چهار سال است که از سوی مؤسسه تاریخ ادبیات کودکان، به‌ویژه در مناطق دوزبانه در حال اجراست. این برنامه معتبرترین جایزه ترویج کتاب‌خوانی با نام ایبی آساهی را در سال ۲۰۱۶ دریافت کرده است.

این برنامه تجربیات زیادی داشته است. ما دریافته‌ایم که در اکثر مناطق محروم، دچار فقر زبان گفتاری هستیم و کتاب‌های ادبیات هستند که می‌توانند تأثیر فوری روی این مسئله داشته باشند. تجربه‌ای که برنامه با من بخوان داشته این است که سیستم آموزش‌وپرورش به‌درستی در مناطق کشور توزیع نشده است و در برخی مناطق ما شاهد سرمایه‌گذاری هستیم، درحالی‌که در سایر مناطق این مسئله دیده نمی‌شود و به‌نوعی عدالت در توزیع وجود نداشته است.

سیستان‌وبلوچستان یکی از مناطقی است که گرفتار این مسئله است، زیرا هم پیش‌دبستانی به‌خوبی جا نیفتاده، هم این منطقه دوزبانه است و هم اینکه امکانات در این منطقه بسیار کم است. ما با همکاری آموزش‌وپرورش در این استان سعی داریم کتاب‌های داستانی باکیفیت را برای رشد مهارت‌های زبان گفتاری به کودکان ارائه دهیم.

متأسفانه این کودکان علاوه بر اینکه در زبان گفتاری خود دچار مشکل هستند، باید زبان فارسی را هم آموزش ببینند. کودکان در این مناطق نمی‌توانند آواها را به‌درستی ادا کنند. آنها باید در فضایی قرار بگیرند که بتوانند فکر کنند، بیان کنند، ابراز کنند و با این واسطه ما بتوانیم این فقر زبانی را حل کنیم. ما این کتاب‌ها را به کودکان ارائه دادیم تا در قالب آواآوری بتوانند هم زبان مادری و هم زبان فارسی را به‌درستی آموزش ببینند.

در نهایت اینکه برای حل مسائل کودکان باید کارشناسان در

نزدیک و با فعالیت این مجموعه‌ها آشنا شوند.

✽**آموزشگر طرح با من بخوان در مؤسسه تاریخ ادبیات کودکان**



تاک

باکودکان موبایل به‌دست چه کنیم؟



«آمنه ولی‌جانی»

امروزه به‌کارگیری ابزارهای نوین ارتباطی و سرگرمی مانند موبایل و تبلت نیاز به آموزش مستقیم ندارد و کودکان به صورت خودجوش در حال آموزش هستند. در میهمانی‌ها کودک چندماهه را می‌بینیم که موبایل در دست دارد و بی‌هدف در حال بازی‌کردن با اپلیکشن‌های مختلف است. البته این جست‌وجو با افزایش سن هدف‌دار می‌شود. بسیاری از اوقات زمانی که والدین مشغول رانندگی هستند، کودکان سه یا چهارساله آنها را در حال بازی با موبایل یا تبلت می‌بینیم. همچنین کودکان پیش‌دستانی که در میهمانی روی مبل ساکت نشسته، درحالی‌که پدر و مادر مشغول گفت‌وگو با دوستانشان هستند، اپلیکیشن جدیدی را دانلود می‌کند؛ نیازی هم به کمک کسی ندارد و می‌داند که چگونه بازی جدیدی را کشف و خود را با آن سرگرم کند. همان‌طور که شما هم در اطراف خود می‌بینید، یادگیری ابزارهای نوین از سال‌های اولیه‌کودکی آغاز می‌شود که البته این یادگیری به صورت آموزش مستقیم نیست؛ بلکه والدین و اطرافیان، ناخودآگاه محیط را برای یادگیری فراهم می‌کنند و کودکان هم از طریق فرایند الگوبری و دیدن جذابیت‌های این وسایل مشتاق به یادگیری آن می‌شوند.

در اغلب موارد، والدین گوشی و تبلت را برای ساکت نگه‌داشتن کودک در موقعیت‌های خاص مورد استفاده قرار می‌دهند؛ حال اگر فرض بگیریم که پدر و مادری این ابزار را نه‌فقط برای سکات‌کردن کودکان، بلکه به‌منظور اهداف آموزشی، در اختیارشان قرار می‌دهند، آیا درست است که کودک را در استفاده از آنها کاملاً آزاد بگذاریم؟ پژوهشگران درباره استفاده از ابزارهای نوین تکنولوژی برای کودکان زیر شش سال اصولی را پیشنهاد کرده‌اند که در زیر به آنها اشاره می‌شود.

بر اساس نظر انجمن متخصصان اطفال آمریکا، موبایل و تبلت برای کودکان زیر دو سال ممنوع است. نتایج به‌دست‌آمده از تحقیقات نشان می‌دهد که استفاده از موبایل و تبلت باعث تأخیر در رشد کلامی، بی‌میل‌شدن به بازی‌های گروهی، مشکلات رفتاری، پرخاشگری، خشونت، آسیب به حافظه کوتاهمدت، مشکلات خواب و مشکلات در توجه و تمرکز کودکان می‌شود. بنابراین علاوه بر اینکه برای کودکان زیر دو سال مطلقاً نباید از این وسایل استفاده کنید، زمان استفاده از آنها را برای کودکان دیگر نیز به حداقل برسانید؛ یعنی بیشتر از دو ساعت در روز نباشد. از خریدن موبایل و تبلت به صورت شخصی برای کودکان زیر شش سال خودداری کنید. اینترنت را در زمان استفاده کودکان خاموش کنید. زمان استفاده کودکان از موبایل یا تبلت تحت نظارت خودتان باشد. از دانلود اپلیکیشن‌هایی که صرفاً بازی‌های مرحله‌ای هستند بپرهیزید و حتی‌المقدور از بازی‌هایی که جنبه آموزشی دارند؛ مانند آموزش اعداد، رنگ‌ها و حیوانات استفاده کنید. به خاطر داشته باشید که مزایا و فواید وسایل الکترونیکی و فضای مجازی نیز مانند ابزارهای دیگر در زندگی، تابع نحوه استفاده از آنهاست.

✽ **پژوهشگر موسسه مطالعات کودکی مدرس**



آموزش در هیاهوی اقتصاد و سیاست گم شده است

معلمی از زبان یک معلم موفق بازنشسته

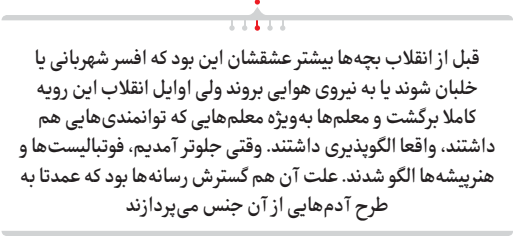
به ادبیات و هنر می‌پرداخت. یکی خود مقام معظم رهبری که در آن زمان مدیرمسئول یا صاحب امتیاز روزنامه بودند و ایشان دغدغه‌های ادبی و هنری داشتند و این فضا را می‌فهمیدند و دیگری «میرحسین موسوی» سردبیر همان روزنامه. هر دو اهل فکر و فرهنگ بودند و همین باعث شده بود در این روزنامه، کلی نیروهای فرهنگی و ادبی و هنری جمع باشند.

آن زمان مصاحبه‌ها اندک بودند و برد بسیار بالایی داشتند. تعداد محدودی هم بودیم که مصاحبه داشتیم. من، آقای معلم، آقای سبزواری، آقای سیدحسن حسینی، خانم سپیده کاشانی و… این مصاحبه‌ها بسیار مطرح شد و جالب اینجاست که تا آن تاریخ من نمی‌خواستم شاعر شوم و در حوزه ادبیات به ادبیات داستانی بیشتر علاقه داشتم. طبع شاعری داشتم و شعر می‌سرودم و قبل از انقلاب هم گاهی چاپ می‌شد اما قصد نداشتم به عنوان شاعر فعالیت کنم؛ چه برسد به اینکه به عنوان دیهره هم در این حوزه شناخته شوم! بیشتر علاقه‌مند به تحقیقات تاریخی بودم، آن هم صد سال اخیر و کارهایی هم کرده بودم، ولی آن چند مصاحبه و مصاحبه‌های بعدی همان سال‌ها شدند سند شاعری!

✽ **زمانی که معلم بودید، تا چه اندازه دغدغه دانش‌آموزان تان این بود که**

شما را به عنوان الگو انتخاب کنند؟

من از سال ۶۶ خارج از ایران تدریس می‌کردم. یک سال پاکستان بودم و بعد هم رفتم ترکیه. در پاکستان بچه‌ها پنجره‌ها را با صفحات یکی از مجلات رشد پوشانده بودند تا آفتاب آیدنشان نکند. یکی دو تا از صفحات، مصاحبه من با رشد جوان بود و عکسی هم کنارش. برایم جالب بود که عکس و مصاحبه‌ام قبل از من به آنجا رفته بود. البته من چیزی نگفتم ولی یکی از دخترها دو، سه هفته بعد کشف کرد و خیلی زود دست به دست شد. در ترکیه هم روزی سر کلاس یکی از بچه‌ها پرسید: آقا اجازه؛ شما آدم مهمی هستید؟ گفتم؛ شاید! شغل مهمی که دارم و معلم هستم. دیوان دهره هم می‌خواندم. یکی از بچه‌ها مجله‌ای آورد و گفت این عکس شماست؟ دیدم مصاحبه من با مجله سروش است. من خودم کارهای به این صورت را خیلی در کلاس مطرح نمی‌کردم ولی اگر کسی می‌فهمید هم پنهان نمی‌کردم.



قبل از انقلاب بچه‌ها بیشتر عشقشان این بود که افسر شهربانی یا خلبان شوند یا به نیروی هوایی بروند ولی اوایل انقلاب این رویه کاملاً برگشت و معلم‌ها به‌ویژه معلم‌هایی که توانمندی‌هایی هم داشتند، واقعا الگوبذیری داشتند. وقتی جلوتر آمدیم، فوتبالیست‌ها و هنرپیشه‌ها الگو شدند. علت آن هم گسترش رسانه‌ها بود که عمدتاً به طرح آدم‌هایی از آن جنس می‌پردازند. همین باعث می‌شود در ذهن بچه‌های ما این نوع الگوها بیشتر ماندگار شود. اگر چه معروف بودن لزوماً محبوبیت نمی‌آورد ولی در همه جای دنیا هم همین‌طور است. در سال‌های اخیر البته تا حدودی الگوقرار دادن معلم‌ها وجود دارد ولی به اندازه سابق نیست چون دلمشغولی‌های دانش‌آموزان تغییر کرده است.

✽ **چه شد که به جمع آوری اطلاعات درباره معلم‌های موفق پرداختید و در عنوان جوانی مصاحبه و دیدارهای مهمی با بزرگان زمان خودتان داشتید؟**
من از نوجوانی به معلم‌ها علاقه‌مند بودم. ناخودآگاه هر شاعر و نویسنده‌ای که آثارش را می‌خواندم کنجکاو می‌کردم که معلم هست یا نه؟ در همه دوران دبیرستانم تابستان‌ها سفر می‌رفتم و در تمام طول سال تحصیلی هم تقریباً به‌ندرت پنجشنبه‌ای را مدرسه رفته‌ام و معمولاً سفر بودم. گاهی به مصر چیزی می‌دادم تا غیبت رد نکند و دو روز آخر هفته را یکی‌درمیان در قم یا تهران بودم. در قم به درس برخی از علما می‌رفتم یا در کتابخانه آیت‌الله مرعشی و کتابخانه آستان حضرت معصومه(ع) مطالعه می‌کردم یا در انتشاراتی‌ها می‌گفتم. در تهران هم به کتابخانه مجلس می‌رفتم. فیلم می‌دیدم و تهرآنگردی می‌کردم. تابستان‌ها در آخرین امتحان، برگه را به معلم می‌دادم، از سر جلسه مستقیم می‌رفتم کاراز (ترمینال امروزی‌ها). اولین ماشینی که بیرون می‌آمد کاری نداشتم کجا می‌رود، مهم این بود که جا داشته باشد و سوار شوم. هرجا می‌رسیدم در آن مسیر شروع به ایرانگردی می‌کردم. تکتوتنها با یک کوله‌پشتی و با حداقل پول، دوماه‌ونیم دورتادور ایران را می‌گشتم تا اول شهریور که برمی‌گشتم به همدان و تازه آن زمان می‌رفتم کارنامه می‌گرفتم تا ببینم تجدید شده‌ام یا نه و خب معمولاً دو یا سه تا تجدیدی داشتم. دهم شهریور امتحان‌ها شروع می‌شد و من ۱۰ روز فرصت داشتم درس‌ها را بخوانم.

اما اگر از سفرهایم بگویم، رفتم اتفاقی بود ولی خودم می‌دانستم مسیر کجاست و از کجا قرار است دور بزنم. در طول سال تحصیلی هم در مورد بزرگان آن شهر تحقیق و سعی می‌کردم از آنها نیمچه آدرسی پیدا کنم. اگر هم آدرسی نداشتم، به کتابفروشی‌ها و انتشاراتی‌ها مراجعه می‌کردم تا آدرس آن شاعر، هنرمند یا عالم را پیدا کنم. در شهرهای مختلف من بیش از اینکه با آثار باستانی و

«جواد محقق»، شاعر، نویسنده و روزنامه‌نگاری است که در طول ۶۳ سالی که از عمرش می‌گذرد، در هر عرصه‌ای که فعالیت کرده، عمده دغدغه‌اش معرفی معلمان و ارتقای جایگاه‌شان در جامعه بوده است. معلمی که اگر چه این روزها در حوزه ادبیات و شعر و شاعری فعال است، اما هنوز هم دلیش با یاد آموزش و پرورش می‌تپد. جواد محقق، در سال ۱۳۶۶ برای تدریس در مدارس ایرانی خارج از کشور، ابتدا به پاکستان و یک سال بعد به ترکیه رفت، وی پس از بازگشت، در سال ۱۳۶۹ با توجه به سابقه تدریس در مراکز مختلف و نیز فعالیت‌های فرهنگی و مطبوعاتی، به‌عنوان سردبیر ماهنامه «رشد معلم» انتخاب شد و ۱۳ سال، بیش از ۱۱۰ شماره آن را منتشر کرد. او بعدها سردبیری ماهنامه‌های «رشد نوجوان» و «رشد کودک» و فصلنامه‌های «جوانه» و «رشد آموزش هنر» را هم برعهده گرفت و ده‌ها شماره از آنها را نیز مدیریت کرد. با بیش از صد نشریه دیگر نیز همکاری داشته و ۴۰ کتاب برای کودکان و نوجوانان و بزرگسالان منتشر کرده است. محقق درحال حاضر معاون بنیاد شعر و ادبیات داستانی ایرانیان است.

✽ **معلم‌شدتان اتفاقی بود یا شغلی بود که خودتان انتخاب کردید؟**

من از نوجوانی به تدریس علاقه داشتم. خاطرم هست بچه‌های همسایه را روی پله‌های می‌نشاندم و بنا به آنچه دیده بودم، چوبی هم دست می‌گرفتم و برای آنها صحبت می‌کردم. از همان نوجوانی هم به کتاب علاقه‌مند بودم. ضمن مطالعه حواسم به این بود که نویسنده کتاب معلم هم هست یا نه. یکی دو تابستان را در کلاس‌های تقویتی تجدیدی درس دادم. متوجه شدم نمی‌توانم با بچه‌های ابتدایی خیلی خوب ارتباط برقرار کنم. چون من نیمت از رفتن به سر کلاس بیشتر تربیت بود تا تعلیم. بعد فکر کردم معلم دبیرستان هم نمی‌توانم بشوم چون بچه‌های دبیرستانی شخصیتشان تقریباً شکل گرفته و من نمی‌توانم تغییری در آنها به وجود بیاورم، البته آن زمان تصور این بود و الا این نیست، تصمیم گرفتم بروم معلم دوره راهنمایی شوم، به‌همین‌دلیل وقتی دیپلم گرفتم، از ترس اینکه مبادا ایسنانس بگیرم و ناگزیر به دبیرستان فرستاده شوم کنکور ن‌دادم. به دانش‌سرای راهنمایی تحصیلی یا همان «تربیت معلم» امروز رفتم. آنجا فوق دیپلم می‌دادند و معلم‌های کاردانی را به مقطع راهنمایی می‌فرستاد و من برای اینکه بتوانم معلم راهنمایی بشوم از خیر رفتن به دانشگاه گذشتم. در واقع هم معلمی انتخاب اولم بود و هم معلم دوره راهنمایی‌شدن انتخابی بود و اتفاقی نبود.

✽ **آن زمانی که خودتان دانش‌آموز بودید معلمی بود که بر شما تأثیر بگذارد و شما به‌عنوان یک الگو به او نگاه کنید؟**

در آن زمان تعداد درخور توجهی از شاعران و نویسندگان ما معلم بودند، ولی شاخص‌ترینشان در آن روزگار، جلال آل‌احمد بود، هم به‌دلیل فعالیت‌های سیاسی که داشت و هم به‌دلیل نوشته‌ها و تالیفات. در محدوده شهرستان‌ها هم تک‌توک معلمانی داشتیم که اهل قلم بودند و کتاب می‌نوشتند و من با آنها هم ارتباط برقرار می‌کردم. با وجود اینکه در دبیرستان ما نبودند، از دبیرستان خودم غیبت می‌کردم و می‌رفتم سر کلاس آن معلم می‌نشستم. وقتی آشنا می‌شدیم بیرون از مدرسه و در خیابان یا کتابفروشی‌ها آن بزرگواران را می‌دیدم و بهره می‌بردم. البته چند معلم غیرنویسنده خوب هم داشتم که در یادداشتی از آنها یاد کرده‌ام و نوع تأثیرگذاری‌شان را در زندگی‌ام توضیح داده‌ام و ۲۰ سال پیش چاپ شده است.

✽ **شغل شما فقط معلمی بود؟**

من در سال ۵۸ که استخدام شدم، در همدان تدریس می‌کردم. وقتی جهاد تشکیل شد، با وجود اینکه معلم شهر بودم، داوطلبانه برق روستا رفتم، دو سال آنجا بودم و به کمک همسر که آموزش‌وپرورش بودند و یکی از بچه‌های جهاد مدرسه راهنمایی‌شان را راه انداختم و البته هم‌زمان در جهاد هم فعال بودم و کارهای عمرانی و پزشکی و آموزش در روستاهای مختلف انجام می‌دادیم، البته هم‌زمان با اینها کار فرهنگی هم می‌کردم. شعر می‌گفتم یا مقاله می‌نوشتم و با مطبوعات گوناگون همکاری داشتم.

✽ **دانش‌آموزانتان از فعالیت‌هایی که انجام می‌دادید مطلع بودند؟**

در سال‌های اوایل انقلاب چون هنوز اکثر روستاها برق نداشتند، در نتیجه تلویزیونی هم در کار نبود و اگر من به برنامه‌ای در تلویزیون استانی می‌رفتم، بچه‌ها نمی‌دیدند. مطبوعات هم که به آن مناطق دورافتاده نمی‌آمد تا با فعالیت‌های مطبوعاتی من آشنا باشند. البته وقتی من در آن مناطق دورافتاده تدریس می‌کردم، اولین کتاب‌هایم در تهران و قم چاپ شد. یکی از ناشرها هم حق‌السهم مؤلف را به روستا فرستاد و در آنجا بود که بعضی از بچه‌ها متوجه کتاب‌هایم شدند. ولی چون تابه‌حال هیچ کتاب غیردرسی ندیده بودند فقط برایشان جالب بود که اسم آقا معلمشان روی کتاب نوشته شده است.

اولین مصاحبه‌ای که از من در مطبوعات چاپ شد در سال ۵۹ در روزنامه «جمهوری اسلامی» بود. کسی که با من مصاحبه کرد مرحوم قیصر امین‌پور بود که آن زمان در آن روزنامه فعالیت می‌کرد. آشنایی من با قیصر هم از همان زمان شروع شد. در آن روزگار به‌خاطر انقلاب، فضا سیاسی بود و همه روزنامه‌ها عمدتاً به مباحث سیاسی می‌پرداختند و عمدتاً صفحه ادبی نداشتند. شاید گاهی به مناسبتی گوشه صفحه شعری می‌زدند اما، چیزی به نام ادبیات نداشتند. در آن روزگار روزنامه «جمهوری اسلامی» به‌دلیل حضور دو چهره، خیلی جدی